

تحلیلی درباره

«بازخوانی امامت در پرتو نهضت حسینی»

کار خلقت جهان، کار دین و کار تدبیر و روزی رسانی خلائق را به پیامبر و پس از پیامبر به علی و ائمه بعدی تفویض کرده‌اند و اکنون در جوامع روایی ما وجود دارد، باب تفویض الامر من الله الی النبی والائمة بعده.

این مقاله بر آن است تا این دو نکته مهم را مورد نقد و بررسی قرار دهد هر چند که مطالب دیگر او نیز خالی از اشکال نیست.

نکته اول: شاخص امامت

شکی نیست که ملکات نفسانی امام و شایستگی‌های ذاتی او که نویسنده از آن به

در محرم ۱۴۲۷ یکی از گویندگان روحانی در حسینیه ارشاد موضوعی را با عنوان «بازخوانی امامت در پرتو نهضت حسینی» مطرح نموده است. متن سخنرانی در تاریخ یکشنبه ۱۴ اسفند ۱۳۸۴ در شماره ۷۱۳، ص ۱۸، در روزنامه شرق منتشر شده است. نکات مهم سخنرانی او را می‌توان در این دو جمله خلاصه کرد:

۱. شاخص امامت روز اول چیز دیگری بود و امروز چیز دیگری شده است. در آغاز، بحث قرآن، عدالت، حق‌مداری و تهذیب نفس بود و به تدریج به نصب، نص، عصمت و علم غیب تحول یافت.
۲. برخی مدعی شده‌اند که خداوند

آگاهی و کاردانی بود نه مسأله نصب او به وزارت و معرفی او به مجلس. اصولاً این دو با هم تعارضی ندارند تا ما میان آن دو سازگاری ایجاد نماییم.

آری مسأله نصب امام يك مسأله نوظهوری در قرن سوم و چهارم اسلامی نبود که متکلمان آن را مطرح کرده باشند، بلکه در سخنان پیامبر و اهل بیت او، مسأله نصب کراراً مطرح شده است، چون زمینه‌های نصب در علی و اوصیای او وجود داشته است. در همان نهج البلاغه که نویسنده به آن استناد می‌کند در خطبه دوم، امیرمؤمنان علی علیه السلام آنگاه که اهل بیت پیامبر را معرفی می‌نماید در ضمن سخنان گسترده که مجال نقل همه آن نیست چنین می‌فرماید:

«ولهم خصائص الولاية وفيهم الوصية والوراثة، الآن إذ رجع الحق إلى أهله ونُقل إلى متقله».

«شرایط ولایت امور مسلمین در آنها جمع است و پیامبر در مورد آنها به مسأله ولایت تصریح کرده است و آنان کمالات نبوی را به ارث برده‌اند، در این هنگام حق به سوی اهلس

تهذیب نفس، عدالت حق‌مداری و آشنایی با قرآن تعبیر کرده است زمینه ساز اولویت او برای امامت و نصب او بر حکومت از جانب خدا می‌باشد و اصولاً این دو مطلب با هم تعارضی ندارند. بخش نخست، راجع به مقام ثبوت و علل تعیین امام است و بخش دیگر نتیجه این شایستگی‌ها که برخی را نویسنده متذکر شده و برخی دیگر مورد توجه او نبوده است.

فرض کنید يك مقام رسمی می‌خواهد وزیری را برای يك وزارت‌خانه تعیین کند و او را به عنوان وزیر به مجلس معرفی نماید، مسلماً لیاقت و شایستگی و توانمندی نسبت به امور وزارت شرط واقعی‌ترین گزینش است و اگر چنین فردی فاقد شاخص‌های لیاقت و شایستگی باشد گزینش او از نظر خرد مردود است. بنابراین شایستگی‌های مربوط به امر وزارت سبب می‌شود رئیس جمهوری یا نخست وزیر، او را به عنوان وزیر کابینه خود نسبت به يك وزارت‌خانه معرفی نماید. حالا آیا جای دارد که يك نفر بگوید که روز نخست شرط وزارت لیاقت و شایستگی و علم و دانش و

برگشت و به جایی که از آن خارج شده بود منتقل گردید». (نهج البلاغه، خطبه دوم)
 امام در این خطبه، ملاک خلافت را وصیت پیامبر می‌داند نه اقبال مردم و لذا خلافت گذشتگان را خروج از محور حق معرفی می‌کند در حالی که نوعی از اقبال برای آنان بود، زیرا بیعت در مورد آنها سرانجام صورت پذیرفته بود.

حقی که با بیعت پدید می‌آید؟ یا حقی است که خدا از طریق پیامبر به وی داده است؟ احتمال نخست منتفی است، زیرا بیعتی صورت نگرفته بود. طبعاً شق دوم خواهد بود. همچنین امام در خطبه ۱۷۲ می‌گوید: شخصی در حضور جمعی به من گفت پسر ابوطالب تو بر امر خلافت حریصی، من به او گفتم:

این تنها موردی نیست که امام خود را وصی منصوب پیامبر می‌داند بلکه در مواردی دیگر از نهج البلاغه نیز به آن اشاره می‌نماید، برای نمونه امام در گفت و گویی می‌فرماید:

«بل أنتم والله أحرص وأنا أخص وأقرب وأنما طلبت حقاً لي وأنتم تحولون بيني وبينه» (۲)

«الله ما زلت مدفوعاً عن حقی مستأصلاً عليه منذ قبض الله نبیه حتی یوم الناس هذا» (۱)

«بلکه شما حریص‌تر [و از پیامبر دورترید] و من [از نظر روحی و جسمی] نزدیک‌ترم. من حق خود را طلب کردم و شما می‌خواهید میان من و حقم حائل و مانع شوید».

به خدا سوگند از روزی که پیامبر اکرم ﷺ جان به جان آفرین تسلیم کرد، تا امروز حق مسلم من از من سلب شده است».

باز این کدام حق است که امیرمؤمنان از آن دم می‌زند؟ حقی است که مردم به او داده‌اند؟ یا حقی است که خدا به او سپرده است؟ احتمال نخست با بیعت و اقبال مردم صورت می‌گیرد و در روزی که امام این

آیا این کدام حق مسلم است که از دوران رحلت پیامبر از او گرفته شده است؟

۱. نهج البلاغه، خطبه ۶.

۲. نهج البلاغه، خطبه ۱۷۲.

سخن را گفت (یعنی روز شورای شش نفره یا روز سقیفه) هرگز بیعتی صورت نگرفته بود.

از اینها گذشته متواترترین روایت در اسلام روایت غدیر است که قریب ۳۶۰ دانشمند سنی در کتاب خود آن را نقل کرده و متجاوز از ۱۱۰ صحابی آن را روایت کرده‌اند. در آن خطبه با توجه به پیش‌گفتار پیامبر که از رحلت خود سخن می‌گوید، مقصود از «مولا» ولایت و زعامت آن حضرت است. و نزول آیه‌های ابلاغ ﴿بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ﴾ و آیه اکمال ﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ﴾ همگی حاکی از آن است که مقام ولایت پس از پیامبر مقام تنصیبی است و ولایت امام منصوص از جانب خدا بوده است. البته نص الهی زمینه‌های مناسبی برای خود می‌طلبد که همان علم و دانش، زهد و وارستگی، عدالت خواهی و دادگستری و غیره است.

فکر می‌کنیم سخن گفتن در آن موضوع از مقوله توضیح واضحات است و همین مقدار به عنوان تذکر بسنده می‌گردد.

امامت در سخن امام حسین علیه السلام

نویسنده می‌گوید: امام حسین علیه السلام خطاب به مردم کوفه و نیز در جواب مردم مکه می‌گوید:

«فلعمری ما الإمام إلا العامل بالكتاب والأخذ بالقسط والدائن بالحق والحاسبين نفسه على ذات الله». (۱)

«به جانم سوگند که امام نیست مگر کسی که این چهار صفت را داشته باشد: عامل به قرآن، پیگیر عدالت، پیرو حق و آن که نفسش را برای خدا به بند کشیده باشد».

بر اساس این بیان، امام کسی است که به کتاب عمل کند، جانب عدالت و انصاف را بگیرد، متدین به حق و اهل تهذیب و اخلاص باشد، اینها، صفاتی هستند قابل تعمیم که هر مسلمانی می‌تواند از خود بروز دهد. جای گفت و گو نیست که سیدالشهداء علیه السلام امام را با این صفات چهارگانه تعریف نموده است ولی باید موضع و جایگاه گفتار امام را تشخیص داد، آنگاه از آن نتیجه‌گیری کرد. ولید

شده است.

و به اصطلاح حصر شایستگی در این چهار ویژگی حصر نسبی است نه حقیقی، به گواه این که در امام علاوه بر این چهار صفت، صفات دیگری هم لازم است. مانند آگاهی از سنت پیامبر و احکام الهی، شایستگی و مدیریت بر اداره کشور، توانایی بر دفاع از حریم اسلام، رجولیت و نظایر آنها. به حق شایسته نیست فردی که کم و بیش در حوزه تحصیل کرده این نوع معرفی‌ها را معرفی حقیقی گرفته به نفی صفات دیگر مانند تنصیب از جانب خدا برخیزد.

پذیرش امامت در پرتو اقبال مردم

ایشان (کدیور) در بخشی از سخنرانی خود می‌گوید: «علی علیه السلام به خاطر پیمانی که خدا از عالمان گرفته است، بیعت مردم را می‌پذیرد و خلافت را آغاز می‌کند. حجت خدا در زبان علوی مردمند، یعنی شما مردم که حجت را بر من علی تمام کردید و ۲۵ سال سکوت مرا شکستید مرا از کنج خانه به مسند امامت و خلافت

فرماندار مدینه اصرار می‌ورزید که امام با یزید بیعت کند، امام در پاسخ او فرمود: اینک که مسلمانان به فرمانروایی مانند یزید گرفتار شده‌اید باید فاتحه اسلام را خواند. همچنین امام ضمن پاسخ نامه‌های دعوت کوفیان، ویژگی‌های زمامدار مسلمانان را با آن چهار صفت بیان کردند. هدف در اینجا نفی شایستگی فرمانروایی یزید و یزیدیان و کلیه طاغوتیان زمان است که بدون شایستگی لازم، زمام امر حکومت را به دست گرفته‌اند. در حالی که امام و حاکم باید به کتاب خدا عمل نمایند و عدالت پرور، مبتدین به حق و خویشتندار باشد.

زمینه گفت و گو حاکی از آن است که امام حسین علیه السلام از زاویه خاصی به مسأله امامت می‌نگرد و آن عدم شایستگی این گروه است، زیرا آنها لازم‌ترین شرایط را فاقدند. اما این که امامت علاوه بر این شروط، شرط دیگری نیز دارد یا نه، حضرت در این مقام نیست تا سکوت امام را دلیل بر عدم آن بگیریم و بگوییم امامت با شاخص عدالت و تبعیت قرآن تعریف

نشاندید شما حجتید اگر قدر خود را بدانید» .

شکی نیست که امام در خطبه شقشقیه این جملات را فرمود ولی نه به صورتی که گوینده از آن برداشت کرده است . امامت مانند نبوت يك مقام الهی است که خداوند این مقام برمی گزیند .

به تعبیر دیگر امامت ، استمرار وظایف نبوت است (نه نبوت) . و وظایف نبوت پس از درگذشت پیامبر که حکومتی را تشکیل داد و جهاد با مشرکان را تنظیم نمود و امنیت کشور را تضمین کرد، همگی در گروهی این است که مردم امامت فردی را به نوعی بپذیرند و اگر مردم به هر علتی تن به فرمانروایی فردی ولو از جانب خدا، ندهند امامت امام مشروعیت خود را از دست نمی دهد ولی در انجام وظایف محوله معذور است . و لذا امام در طول ۲۵ سال ، به خلفا و عملکردهای انتقاد آنها داشت ولی چون قدرت و قوه‌ای در اختیار نداشت از آن مشروعیت نمی توانست بهره بگیرد ولی مردم بعد از قتل عثمان و آگاهی از وجود فساد در درون خلافت تصمیم

گرفتند به فردی روی آورند که او بتواند آب بیرون رفته را به جوی بازگرداند و جامعه اسلامی را از نظر عدالت و مساوات در برابر قانون بسان پیامبر اسلام ، قرار دهد و این فرد جز علی بن ابی طالب علیه السلام فرد دیگری نبود و لذا هنوز جسد عثمان در خانه خود بود که به خانه علی علیه السلام روی آوردند به گونه‌ای که علی علیه السلام می گوید من تصور کردم که آهنگ قتل مرا دارند .

در این صورت هر دو پایه خلافت تحقق پذیرفت : مشروعیت از جانب خدا که روز غدیر این مقام به او سپرده شد و مقبولیت از نظر مردم که همگی بالاتفاق جز تعداد معدودی سر تسلیم فرود آورده و از او خواستند که زمام امر را به دست بگیرد . بنابراین سخنان امام در خطبه شقشقیه به معنای نفی پایه دیگر نیست ، بلکه اشاره بر تکمیل نظام امامت است که هر دو در يك زمان جامه عمل پوشید . از طرف دیگر بنابر استدلال آقای کدیور، ۲۵ سال سکوت معنا نخواهد داشت زیرا در این مدت - به گفته ایشان - حجت وجود نداشت و مردم بیعت نکرده بودند، پس جای گله و شکوه از

سخنان سختران که تصریحاً و تلویحاً

طرف امام نبود.

می خواهد منصوص بودن امام را از جانب

مشکل گفتارها و استدلال‌های آقای

خدا نفی کند، پایان می دهیم، اکنون

کدیور این است که سخنان پیشوای متقیان

فرصت آن رسیده است که به دو موضوع

را بریده از قراین اخذ کرده آنگاه از آن

دیگر اشاره نمایم:

برداشت غیر صحیح می نماید، در صورتی

۱. عصمت در امام.

که اگر بر قراین پوشیده بر کلام نظر کنند و

۲. علم غیب در امام.

موضع گفتار را تشخیص دهند هرگز چنین

استنباطی نمی کند.

عصمت: شاخصه امامت

از این بیان می توان به برخی از

امامت و خلافت در نزد شیعه غیر از

مغالطات دیگر نیز در کلام او، پی برد،

خلافت و امامت نزد اهل سنت است.

زیرا او سخنان پیشوایان معصوم را به

امامت در نظر شیعه مقامی است الهی که

صورت بریده از قراین موجود در شرایط

دارنده آن باید ادامه دهنده وظایف رسالت

زمان و مکان تفسیر می کند. مثلاً امام

باشد، او نبی و رسول نیست اما بخشی از

حسین علیه السلام درباره نهضت خود می فرماید:

وظایف رسول و نبی برعهده او است، مثلاً

«نهضت من رنگ جاه طلبی و قدرت طلبی

او باید بسان پیامبر به تبیین مجملات قرآن

ندارد بلکه من بر آن قیام کرده ام که

بپردازد و احکامی که رسول گرامی بر اثر

نشانه های محو شده دین خدا را برگردانم».

ضیق وقت موفق به بیانش نشد همگی را

جای گفت و گو نیست که یکی از

بیان کند. پرسش ها و سؤالات نوظهور در

اهداف امام نفی تحریف های صورت گرفته

معارف و احکام را پاسخ دهد و وجود او

نزد امویان بوده است ولی به این معنا نیست

در جامعه بسان پیامبر محور حق و باطل

که وظیفه امام و شرایط امام در این کلمه

باشد که اجازه ندهد در میان امت ایجاد

خلاصه می شود.

اختلاف شود. لذا تمام فرقه گرایی ها بعد از

تا اینجا به تحلیل نخستین محور

رسول اکرم ﷺ پدید آمد و اگر امام پس از پیامبر از طرف همه، شناسایی شده، و در عمل، همان موقعیت رسول خدا را داشت و مردم در تشخیص حق و باطل به وی مراجعه می‌کردند فرقه‌گرایی و فرقه‌بازی از بین می‌رفت.

البته علاوه بر این مقامات، امام باید مدیر و مدبر و شجاع و بیدار و آگاه به مقتضات زمان و غیره باشد و شناخت چنین فردی جز از طریق رسول خدا میسر نیست بلکه تربیت چنین فردی جز با عنایات الهی صورت نمی‌گیرد. طبعاً چنین فردی باید معصوم از خطا و اشتباه باشد تا چه رسد معصوم از گناه. پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

ولی امامت از نظر اهل سنت يك مقام اجتماعی است که مشروعیت خود را از بیعت مردم می‌گیرد و او بسان يك رئیس جمهور باید مدیر و مدبر و شجاع و دلاور باشد و هرگز در او دیگر صفات و کمالات که بیان شد لازم نیست.

بنابراین، عصمت در مکتب شیعه شاخصه امامت است. علاوه بر این، یادآور می‌شویم که عصمت ساخته و

پرداخته متکلمان نیست و اگر متکلمی عصمت امام را مطرح کرده است علاوه بر دلیل عقلی، دلیل نقلی روشنی بر آن گواهی می‌دهد. آنجا که پیامبر ﷺ اهل بیت ﷺ را عدل و لنگه قرآن معرفی می‌کند و می‌فرماید: «اتى تاركٌ فيكم الثقلين كتاب الله وعترتى وما ان تمسكتم بهما لن تضلوا».

این حدیث متواتر حاکی از آن است که خدا در روی زمین دو حجت معصوم دارد که تمسک به آن دو، مایه هدایت و انحراف از آنها مایه ضلالت است: یکی قرآن و دیگری عترت. در عصمت قرآن شبهه‌ای نیست، همتای قرآن نیز باید بسان او باشد، در غیر این صورت توازن به هم خورده و در کنار هم قرار نمی‌گیرند.

اصولاً چیزی که محور هدایت است چنان که پیامبر ﷺ می‌فرماید باید معصوم از خطا و اشتباه باشد و الاً محور هدایت نخواهد بود. نگویند محترم اگر بخواهد ادله عصمت ائمه اهل بیت ﷺ را مورد مطالعه قرار دهد به کتاب‌های کلامی روز مراجعه بفرماید. شگفت آن که فردی شیعی که در حوزه شیعی نیز درس خوانده، درباره

عنوان باب رابه صورت غیر صحیح نقل کرده چنین می گوید:

باب التفویض الأمر من الله الى النبی والأئمة بعده، در حالی که عنوان باب در اصول کافی به صورت دیگر است: «التفویض إلى رسول الله وإلى أئمة^{علیهم السلام} في أمر الدين».

تعبیر «فی امر الدین» حاکی از آن است که مورد تفویض امور دینی است نه امور تکوینی مانند خلقت و تدبیر. اگر در گذشته و حال گروهی چنین عقیده دارند، سبب نمی شود که ما روایات را ناظر به عمل آنان بدانیم. بنابراین ما نباید روایات این باب را بر آن مفوضه کافر و مشرک که لعنت خدا بر آنان باد حمل نماییم.

مجموع روایات این باب از ده روایت تجاوز نمی کند که شش تای آنها ضعیف و برخی نیز مجهول است و کسانی که با این اصطلاحات آشنا هستند می دانند که با چنین روایاتی نمی توان احتجاج کرد.

و بر فرض صحت همه آنها، مقصود از تفویض امور دین به پیامبر و اهل بیت همان است که مرحوم علامه مجلسی در

عصمت ائمه تشکیک می کند! ولی فخر رازی خانه زاد اهل سنت در تفسیر آیه ﴿أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ﴾ می گوید سیاق آیه حاکی است که این اولی الامر پیراسته از خطا هستند. برای آگاهی بیشتر به تفسیر آیه مذکور مراجعه کنید. هر چند سرانجام، فخر رازی در مصداق اولی الامر گرفتار خطا می شود.

علم غیب

در کتاب های کلامی آگاهی از غیب، یکی از شاخصه های امامت معرفی نشده است ولی در عین حال ادله قاطع بر آگاهی ائمه از علم غیب هست تنها در خود نهج البلاغه موارد ده گانه ای وجود دارد که امام در آن موارد، از غیب خبر داده است. شرح این بخش را در کتاب «آگاهی سوم» مطالعه بفرمایید.

نکته دوم: مسأله تفویض

در اینجا به برخی از مطالب که روشنگر واقعیات است اشاره می کنیم:
اولاً: گوینده تکیه بر حافظه کرده

صورت گرفت که پیامبر به خاطر تکامل روحی و فکری زیر نظر امین الوحی حق و صواب را از ناصواب باز می شناسد و آنچه را که موافق با مشیت الهی است از غیر او تمیز می دهد، بنابراین مشکلی نخواهد بود که در برخی از موارد به خاطر این آگاهی های گسترده حکمی را بیان کند و خدا نیز آن را امضا نماید. امام صادق علیه السلام می فرماید:

«ان الله عز وجل أدب نبيه وأحسن أدبه ولما أكمل له الأدب قال أنك لعلی خلق عظیم ثم فوّض إليه أمر الدين والامة ليسوس العبادة» (۳)

«خدا پیامبر خود را با بهترین ادب تربیت نمود و به او گفت تو دارای خوی بزرگی هستی، آنگاه امر دین و امت را به او سپرد تا به تدبیر امور دینی بندگان پردازد».

آنگاه امام موارد محدودی را یادآور می شود که پیامبر در آن جا بر اثر آگاهی از ملاکها، حکمی را مطرح و خدا نیز آن را

شرح اصول کافی بیان کرده است و آن این که خداوند بیان احکام و معارف را به آنان تفویض کرده است و عقیده و شریعت را باید از آنان گرفت و آنان می توانند در حد آگاهی هر فردی با او سخن بگویند. (۱)

معنی دیگری نیز بر این روایات که منطوق آنان بر آن گواهی می دهد این است که در مواردی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بر اثر آگاهی از ملاکات احکام به تشریح برخی احکام دست زده و خدا نیز آن را امضا نموده است، مثلاً امیرمؤمنان علیه السلام در معرفی اهل بیت علیهم السلام چنین می فرماید:

«عقلوا الدين عقل وعایة ورعاية لا عقل

سماع وروایة» (۲)

«دین را چنان که باید، دانستند و فرا گرفتند و به کار بستند، نه که تنها آن را شنیدند و از دیگران نقل کردند».

البته در موارد انگشت شماری پیامبر گرامی حکمی را مطرح کرده و خدا نیز آن را امضا فرموده است، و این عمل به خاطر آن

۱. مرآة العقول، ج ۳، ص ۱۴۵.

۲. نهج البلاغه، خطبه ۲۳۴.

۳. اصول کافی، ج ۱، ص ۲۶۵.

او بی‌مهری شده است با تضعیف مبانی مذهبی عقده‌گشایی کند، شکی نیست که اگر نظامی بر اساس ولایت فقیه پدید نیامده بود، او هرگز دست به چنین سخنرانی نمی‌زد و مانند دیگران امام را متصوص معصوم و عالم به غیب معرفی می‌کرد ولی چون در زندگی خود از نظام مبتنی بر ولایت فقیه بهره‌ای نبرده و به هر علتی در مقابل آن قرار گرفته برای بی‌پایه ساختن ولایت فقیه تصمیم گرفته که ریشه آن را که امامت امیرمؤمنان و فرزندان او است، بزند. حتی گوینده نتوانسته این نوع عقده‌گشایی را مخفی کند و لذا ضمن سخنرانی خود می‌گوید آنچه بر امامان شیعه ثابت شده است، بر فقیه هم ثابت کرده‌اند.

۳. شما فرزند اسلام و محصول حوزه هستید، در روش خود تجدید نظر کنید، این نوع مخالفت‌ها، موج ناپایداری است که فوراً به خاموشی می‌گراید، چه بهتر است که به آغوش علمای اعلام و عالمان برجسته و بی‌غرض برگردید که راه برای شما باز است.

تفویض نموده است، مثلاً خدا شراب را تحریم کرد ولی پیامبر هر مسکری را و احکامی نظایر اینها.

در پایان توجه سخنران محترم را به اموری جلب می‌کنیم:

۱. وحدت وانسجام و یکپارچه بودن يك ملت مایه ترقی و تکامل او است، در مقابل، دو دستگی و یا چند دستگی مایه ضعف و انحطاط است، این نوع سخنرانی‌ها جز ایجاد تشویش و تفرقه نتیجه دیگری ندارد و بر فرض صحت، از مطالب لازمی نیست که امروز مطرح شود و اگر بنا است مطرح شود باید قبلاً در يك محیط علمی کارشناسی شود آنگاه در مجامع عمومی مطرح گردد. مسائل عقیدتی، مانند مسائل اقتصادی و اجتماعی نیست که قابل جبران باشد علاوه بر آن روشن شد که برداشت‌های گوینده يك برداشت شخصی است و پشتوانه‌ای از کتاب و سنت ندارد.

۲. فردی که مدتی در حوزه‌های شیعی درس خوانده نباید به بهانه این که نسبت به